

Normalization of Arab countries' relations with the Zionist regime and its security consequences for the Islamic Republic of Iran

Received: 2021-11-30 Accepted: 2021-03-18

Seyed Jalal Dehghani Firoozabadi *

Mehdi Karimi **

Behnam Vakili ***

The purpose of this study is to investigate the normalization of relations with the Zionist regime and its security consequences for the Islamic Republic of Iran. The main question of the research is what are the effective factors in establishing and continuing the process of normalization of relations between the Zionist regime and the Arab countries of the Persian Gulf, and what consequences will the development of this process have on Iran's national security? The research hypothesis based on "theories of unity" in the paradigm of realism is that "international intervention", "intra-regional competition" and "internal developments" were three factors influencing the beginning of the process of normalization of relations with the Zionist regime; The evolution of this situation from "normalization" to "strategic alliance" can pave the way for creating insecurity at the political, economic and military levels of our country. Findings show that "structural weaknesses and artificial strength of the countries involved in this process", "increasing regional power in Iran" and "adoption of a balancing strategy by the United States" are the most important factors influencing this process that the Zionist regime and some countries The Persian Gulf, in the form of a "peripheral doctrine", seeks to reduce its vulnerability to these challenges by forging strategic alliances.

Keywords: Iran, West Asia, Zionist regime, Persian Gulf countries, Peripheral doctrine.

* Professor, International Relations, Allameh Tabatabai University, Tehran, Iran (Corresponding Author). (jdehghani20@yahoo.com)

** PhD Student, International Relations, Allameh Tabatabai University, Faculty of Law and Political Science, Tehran, Iran (mahdikarimi244@gmail.com)

*** PhD Student, International Relations Kharazmi University, Faculty of Law and Political Science, Tehran, Iran (Behnamvakili91@gmail.com)



عادی سازی روابط کشورهای عربی با رژیم صهیونیستی و پیامدهای امنیتی آن برای جمهوری اسلامی ایران

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۹/۹

تاریخ تأیید: ۱۴۰۰/۱۲/۲۲

سیدجلال دهقانی فیروزآبادی^۱

مهدی کریمی^۲

بهنام وکیلی^۳



هدف پژوهش حاضر بررسی عادی سازی روابط با رژیم صهیونیستی و پیامدهای امنیتی آن برای جمهوری اسلامی ایران است. سوال اصلی پژوهش این است که عوامل موثر در ایجاد و تداوم روند عادی سازی روابط میان رژیم صهیونیستی با کشورهای عربی حوزه خلیج فارس چیست و تکامل این روند چه پیامدهایی بر امنیت ملی ایران خواهد داشت؟ فرضیه پژوهش براساس «نظریه های اتحاد» در پارادایم واقع گرایی این است که «مداخلات بین المللی»، «رقابت درون منطقه ای» و «تحولات داخلی کشورها» سه عوامل موثر بر آغاز روند عادی سازی روابط با رژیم صهیونیستی بوده است؛ تکامل این وضعیت از «عادی سازی» به «اتحاد استراتژیکی» می تواند زمینه ساز ایجاد ناامنی در سطوح سیاسی، اقتصادی و نظامی کشورمان باشد. یافته های پژوهش نشان می دهند «ضعف های ساختاری و قدرت تصنعی کشورهای درگیر در این روند»، «افزایش قدرت منطقه ای ایران» و «اتخاذ راهبرد موازنه ی خارج از مرزها از سوی آمریکا» از مهم ترین عوامل موثر بر ایجاد این روند است که رژیم صهیونیستی و برخی کشورهای حوزه خلیج فارس در قالب

۱. استاد، روابط بین الملل، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران (نویسنده مسئول).
(jdeghani20@yahoo.com)

۲. دانشجوی دکتری، روابط بین الملل، دانشگاه علامه طباطبایی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، تهران، ایران.
(mahdikarimi244@gmail.com)

۳. دانشجوی دکتری، روابط بین الملل، دانشگاه خوارزمی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، تهران، ایران.
(Behnamvakili91@gmail.com)

«دکترین پیرامونی» در تلاش هستند با ایجاد اتحادهای استراتژیک، آسیب‌پذیری خود را در برابر چالش‌های بیان‌شده کاهش دهند.

کلیدواژه‌ها: ایران، غرب آسیا، رژیم صهیونیستی، کشورهای حوزه خلیج فارس، دکترین پیرامونی.

مقدمه

حل اختلافات و حرکت به سمت شناسایی و ایجاد منافع مشترک، از جمله‌ی مسائلی است که همواره در منطقه‌ی پرتنش غرب آسیا شاهد آن بوده‌ایم. یکی از مهم‌ترین موضوعات در این چارچوب، روابط اعراب و اسرائیل است. اخیراً سرعت عادی‌سازی روابط بین برخی از کشورهای عربی و رژیم اشغال‌گر اسرائیل افزایش یافته است. در اکتبر ۲۰۱۸، نخست‌وزیر اسرائیل، نتانیا هو، اولین دیدار رسمی خود را از سلطان نشین عمان انجام داد و پس از آن با عبدالفتاح البرهان، رئیس شورای حاکمیت سودان، در اوگاندا در فوریه ۲۰۲۰ دیدار کرد. در هفدهم ژوئن همان ایام، انور قرقاش، وزیر امور خارجه امارات متحده عربی در کنفرانس مجازی سالانه‌ی کمیته یهودیان آمریکا شرکت کرد و در سخنرانی خود گفت: «ارتباط با اسرائیل مهم است و به نتایج بهتری نسبت به سایر مسیرهایی که در گذشته پیموده شده است، منجر خواهد شد» (قرقاش، ۲۰۲۰).

روابط اعراب را به‌لحاظ تاریخی می‌توان به سه دوره تقسیم کرد: دوره نخست، دوره‌ی تاثیرپذیری از جنگ اعراب و اسرائیل است؛ لذا می‌توان آن را «دوره تقابل» نامید. دوره‌ی دوم دربردارنده‌ی نشانه‌هایی از «تنش‌زدایی» است که در دهه‌ی ۱۹۸۰ آغاز شد؛ مهم‌ترین این نشانه‌ها ارائه‌ی طرح سازش فلسطین و اسرائیل از سوی اعراب بود. دوره‌ی سوم به تحولات پس از سال ۲۰۱۱ باز می‌گردد. در راستای تحولات منطقه‌ای، منافع و تهدیدات مشترکی برای دو طرف پدید آمد؛ در ادامه‌ی این روند، دونالد ترامپ روز سیزدهم اوت ۲۰۲۰ با انتشار پستی در توئیتر خود از توافق امارات متحده عربی و اسرائیل بر سر عادی‌سازی روابط خود خبر داد. امارات متحده عربی به بهانه‌ی توقف پروسه‌ی الحاق کرانه‌ی باختری به سرزمین‌های تحت اشغال اسرائیل، وارد توافق عادی‌سازی روابط با این کشور شد و پس‌از آن، بحرین بی‌مقدمه این توافق را امضا کرد. به‌نظر می‌رسد در یک روند دمی‌نووار تعداد قابل‌توجهی از کشورهای عربی خلیج فارس روند عادی‌سازی را دنبال خواهند کرد.



بدون شک، اقدام بدون محاسبه‌ی این دو کشور، فضا را برای بازی سیاسی و دیپلماتیک رژیم صهیونیستی در جهان عرب و خاورمیانه باز خواهد کرد و تحولات سیاسی و امنیتی نوینی را در منطقه شکل خواهد داد. اهمیت آغاز این روند، پرسش‌هایی را پیش می‌کشد که توجه به آن‌ها می‌تواند تصویری از رخدادهای احتمالی در آینده‌ی منطقه‌ی خاورمیانه را به دست دهد. پژوهش حاضر بخشی از توجه خود را به عوامل موثر بر آغاز این روند معطوف خواهد کرد و بخشی دیگری را به پیامدهای تکامل آن اختصاص خواهد داد. به‌طور دقیق‌تر، پرسش اصلی این است که مهم‌ترین عوامل موثر در روند عادی‌سازی روابط میان رژیم صهیونیستی با کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس چیست و تکامل این روند چه پیامدهایی بر امنیت ملی ایران خواهد داشت؟

فرضیه اصلی با اتکای بر آموزه‌های «نظریه‌های اتحاد» در پارادایم واقع‌گرایی این‌گونه طراحی شده است که «مداخلات بین‌المللی»، «رقابت درون منطقه‌ای» و «تحولات داخلی کشورها» از جمله‌ی عوامل موثر بر آغاز روند عادی‌سازی هستند؛ تکامل این فرآیند از سطح «عادی‌سازی روابط» به «شکل‌گیری اتحادهای استراتژیک» می‌تواند زمینه‌ی ایجاد نامنی برای جمهوری اسلامی ایران را در سطوح مختلف سیاسی، اقتصادی و نظامی در پی داشته باشد. این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای و منابع مندرج در پایگاه‌های اینترنتی معتبر در تلاش است: متغیرهای تاثیرگذار بر ایجاد مسیر عادی‌سازی روابط را کشف کرده؛ چشم‌انداز ناظر بر تکامل این روند به سطح اتحادهای استراتژیک را ترسیم نموده؛ پیامدهای امنیتی آن را بر جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان بزرگ‌ترین دولت ضدصهیونیستی شناسایی کرده؛ و در نهایت، راه‌کارهای قابل قبولی را برای مواجهه با تهدیدات احتمالی ارائه دهد. در راستای سازمان‌دهی محتوا، ابتدا پس از تشریح مبانی نظری، عوامل و متغیرهای موثر بر شکل‌گیری روند عادی‌سازی را مورد بررسی قرار خواهیم داد؛ سپس با اتکای بر آموزه‌های «نظریه‌های اتحاد» در مطالعات روابط بین‌الملل، پیش‌بینی‌های آینده‌ی این روند را ارائه کرده و پیشنهادهای در راستای مقابله یا تضعیف روند عادی‌سازی ارائه خواهیم داد.

۱. چارچوب تئوریک: نظریه‌های اتحاد در پارادایم واقع‌گرایی

اتحاد در مطالعات سیاست بین‌الملل، هم از سوی رهیافت آرمان‌گرایی و هم از سوی رهیافت نظریه‌های واقع‌گرایی تئوریزه شده است. برخلاف رهیافت آرمان‌گرایی و لیبرالیسم که اشتراکات فرهنگی، ایدئولوژیکی و اقتصادی را در بررسی اتحادها مورد توجه



قرار می‌دهند، رهیافت واقع‌گرایی تمرکز خود را بر قدرت کشورها و تهدیدات معطوف ساخته است.

نقش مهم «اتحاد» در جهان سیاست موجب شده است تا مطالعات و تعاریف قابل توجهی در ادبیات علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دنبال شده و تولید شوند. به‌رغم سادگی در لفظ، این مفهوم در روابط بین‌الملل بسیار مبهم و بی‌نظم است و یک تعریف پذیرفته‌شده در ادبیات روابط بین‌الملل وجود ندارد. یکی از اولین تعاریف دانشگاهی از مفهوم اتحاد مربوط به مورگنتا است. وی اتحاد را یک موافقت‌نامه مکتوب و رسمی میان دو یا چند دولت برای مدت معینی به‌قصد پیشبرد منافع‌شان، به‌ویژه در ارتباط با امنیت ملی تعریف می‌کند (مورگنتا، ۱۳۸۴، ص. ۳۰۹). جورج لیسکا اتحاد را یک همکاری رسمی بین دو یا چند کشور علیه تهدیدات کشور ثالث در نظر می‌گیرد (Liska، ۱۹۶۸، ص. ۳). گلن اسنایدر اتحاد را انجمن رسمی دولت‌ها برای استفاده (یا عدم استفاده) از نیروی نظامی برای هرگونه همکاری امنیتی یا بزرگ‌نمایی از اعضا علیه کشور خاص دیگر تعریف می‌کند (Snayder، ۱۹۹۷، ص. ۶). استفان والت یکی از اندیشمندان است که در آثار خود به بسط مسأله‌ی اتحاد پرداخته و آن را یک آرایش رسمی یا غیررسمی برای همکاری امنیتی بین دو یا چند دولت مستقل تعریف کرده است (Walt، ۱۹۸۷، ص. ۱۲). از نظر مرشایمر، اتحاد، واکنشی در مقابل رفتار تجاوزگرانه‌ی یک دولت است. در این تعریف مشخص نیست که مرشایمر اتحاد را رسمی در نظر می‌گیرد یا غیررسمی. وی معتقد است اتحاد مانند ازدواج موقت است؛ ممکن است متحدان امروز به دشمنان فردا تبدیل شوند یا بالعکس (Mearsheimer، ۲۰۰۱، ص. ۳۳).

مطابق آن‌چه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که در پارادایم واقع‌گرایی، اتحاد و تهدیدات بالقوه، دو جزء جدانشدنی محسوب می‌شوند و ارتباط وثیقی با یک‌دیگر دارند. در ادامه به مهم‌ترین عوامل تکوین اتحادها از رویکردهای مختلف نظریه‌پردازی اشاره خواهیم کرد.

۱.۱. اتحاد و همگرایی به‌مثابه تلاش برای رفع تهدیدات خارجی

این رویکرد که به‌واسطه‌ی توجه به کاربرد مفاهیمی نظیر قدرت، تهدید و دولت بر مبنای آموزه‌های رئالیسم در روابط بین‌الملل مبتنی است، استدلال می‌کند که ماهیت قطبی و آنارشیک نظام بین‌الملل ایجاد اتحادها را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. در این راستا، مارتین وایت تصریح می‌کند: کارکرد اتحادها تحکیم امنیت متحدان و ارتقای منافع آنان در جهان

بیرونی است (Wight، ۱۹۷۸، ص. ۱۲۲). جورج لیسکا نیز بر این باور است که دولت‌ها به واسطه‌ی ناتوانی از مواجهه با دشمنان نیرومند، تصمیم می‌گیرند با دولت‌های دیگری که وضعیت مشابهی دارند، تشریک مساعی کنند تا بدین ترتیب امنیت خود را در برابر دشمن مشترک بیشینه سازند. این مدل از اتحاد که تحت‌عنوان مدل «تجمیع قدرت» شناخته می‌شود، بر پایه‌ی این مفروض قرار دارد که دولت‌ها فقط به واسطه‌ی همکاری‌های نظامی‌ای که در مواجهه با دشمن مشترک فراهم می‌کنند، برای یک‌دیگر ارزشمند محسوب می‌شوند (Liska، ۱۹۶۸، ص. ۱۳). براین اساس می‌توان «اتحاد» را همان راهبرد «توازن قوا» دانست. این تعریف از سوی افرادی نظیر هانس مورگنتا و کنت والتز مورد تأکید قرار گرفته است.

۱.۲. اتحاد و همگرایی به مثابه تلاش برای رفع تهدیدات داخلی

این رویکرد نیز به واسطه‌ی تمرکز بر مقولات «تهدید» و «قدرت»، بیش‌تر بر مبنای فهم بهتر و دقیق‌تر مقوله‌ی اتحادها در نظام بین‌الملل دنبال شده و مستلزم پرهیز از تحلیل‌های سیستمی و تمرکز بر عوامل داخلی کشورها است.

دبورا لارسون با مطالعه‌ی اوضاع کشورهای اروپای مرکزی و شرقی در جریان تحولات منجر به جنگ جهانی دوم استدلال می‌کند: رهبران سیاسی و نخبگان حاکم در کشورهای کوچک و ضعیف، بیش از آن که به منافع ملی و تمامیت ارضی باندیشند، در پی حفظ قدرت هستند؛ بدین ترتیب از طریق اتحاد، به‌ویژه با قدرت‌های نوظهور، می‌کوشند تا افزون بر رفع تهدیدهای خارجی، منابع تهدید داخلی را کنار زنند و حیات سیاسی خود را تداوم دهند (Larson، ۱۹۹۱، ص. ۱۰۲). نتایج حاصل از مطالعات دیوید درباره کشورهای جهان سوم نیز نشان می‌دهد که اکثر رهبران این کشورها به واسطه‌ی فقدان مشروعیت و اجماع، با تهدیدات داخلی فزاینده‌ای مواجه هستند و در نتیجه ترجیح می‌دهند تا با هر کشوری که تداوم حکومت آنان را تضمین می‌کنند، متحد شوند. مطابق این نگاه، اتحادهای خارجی الزاماً پاسخی به افزایش تهدید از ناحیه‌ی دیگری یا افزایش قابلیت‌های نسبی نیستند، بلکه اتحادها پاسخی به گروه‌های داخلی هستند که قدرت خود را افزایش می‌دهند تا نخبگان حاکم را به چالش بکشند (David، ۱۹۹۱، صص. ۲۳۳-۲۵۶). وی که این نظریه را «موازنه‌ی همه‌جانبه» می‌نامد، معتقد است نظریه‌پردازان رئالیسم باید توجه بیش‌تری را به عوامل داخلی کشورها و از جمله نقش رهبران در فرایند شکل‌گیری اتحادها معطوف کنند (David، ۱۹۹۱، ص. ۲۳۷). افزون بر موارد فوق، نتایج حاصل از مطالعات





موردی مایکل بارنت و جک لوی در برخی کشورهای کم‌تر توسعه‌یافته نیز بیان‌گر این نکته است که اکثر رهبران کشورهای جهان سوم یا کشورهای کم‌تر توسعه‌یافته، از سویی قادر به بسیج منابع ملی و داخلی در برابر تهدیدات نیستند و از سوی دیگر به‌واسطه‌ی بی‌ثباتی‌های داخلی مستمر، ناگزیر، اتحاد با کشورهای خارجی را راه‌حل مشکلات داخلی تصور می‌کنند (Barnett & Levy، ۱۹۹۲، صص. ۱۹-۴۰).

این رهیافت با تشریح مفهوم اتحاد به‌لحاظ شکلی، محتوایی و عوامل موثر، می‌تواند پاسخی موثر به این پرسش فراهم کند که چرا رژیم صهیونیستی و کشورهای عربی روند عادی‌سازی روابط خود را آغاز کردند؟ هم‌چنین با اتکای بر آموزه‌های نظری این رهیافت می‌توان پیامدهای روند عادی‌سازی را مورد پیش‌بینی و مذاقه قرار داد و مشخص کرد که آیا در آینده این روند از عادی‌سازی به ایجاد یک اتحاد منتهی خواهد شد یا نه؟

۲. شناسایی و تشریح عوامل موثر بر روند عادی‌سازی روابط

در این بخش با تکیه بر مبنای چارچوب نظری که اتحاد می‌تواند به‌مثابه رفع تهدیدات داخلی صورت بگیرد، ابتدا شرایط داخلی رژیم صهیونیستی و کشورهای عربی را مورد ارزیابی قرار خواهیم داد؛ سپس متغیرها و عوامل منطقه‌ای و بین‌المللی تاثیرگذار بر این روند را ارزیابی خواهیم کرد تا مطابق چارچوب تئوریک نشان دهیم که منابع تهدید خارجی موثر بر این روند چگونه قابل صورت‌بندی هستند.

۲.۱. ضعف ساختاری و قدرت تصنعی

شرایط داخلی همواره نقش محرک و ترغیب‌کننده را برای سیاست‌مداران داشته است. کشورهای دنیا با ارزیابی منابع تهدید داخلی و تاثیرات آن‌ها بر رخدادهای احتمالی آینده، سعی در حفظ ثبات و ارتقای جایگاه در سطح منطقه و جهان را دارند. رژیم صهیونیستی و کشورهای عربی از آغاز تاسیس تاکنون با مشکلات زیادی در حوزه‌های مختلف مواجه بوده‌اند که هرکدام از این مشکلات تاثیرات قابل توجهی را بر سیاست‌های داخلی و خارجی این کشورها برجای گذاشته است. در ادامه به مسائلی خواهیم پرداخت که بیانگر قدرت پوشالی و ضعف‌های ساختاری‌ای است که باید به‌عنوان عوامل موثر بر ماهیت سیاست‌های منطقه‌ای این کشورها و به‌طور اخص در رابطه با عادی‌سازی روابط مورد توجه و تشریح قرار گیرد.

اسرائیل

مهم‌ترین ضعفی که قدرت رژیم صهیونیستی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد، ضعف‌های



نظامی و قدرت آفندی و پدافندی این رژیم است. به طور کمی، رژیم صهیونیستی دارای تجهیزات پیشرفته نظامی با قدرت پشتیبانی گسترده از فن‌آوری‌های غرب به‌ویژه ایالات متحده آمریکا است. اما این تسلیحات درخشان از کیفیت قابل قبولی برخوردار نیستند و نمی‌توانند به‌خودی‌خود موفقیت در جنگ را تضمین کنند. ژنرال اشل از نیروهای هوایی اسرائیل در ژوئن ۲۰۱۷ با صحبت در مورد گمانه‌زنی از جنگ‌های احتمالی آینده در یک کنفرانس امنیتی بیان کرد که ما نمی‌توانیم از عمق سرزمینی خود در برابر موشک‌های نیروی مقاومت و حزب‌الله دفاع کنیم (Alwaght، ۲۰۱۷، ص. ۱). این شخصیت نظامی با علم بر دانش نظامی، آگاه است در برابر تجهیزات نظامی اسرائیل، میزان توانایی رقبا باید ارزیابی شود؛ از این رو، واقعیت غیرقابل انکار این است که نیروهای مقاومت به دلیل دخالت‌های ضدتروریستی در جنگ سوریه اکنون از لحاظ نظامی به‌طور قابل توجهی قوی‌تر، باتجربه‌تر و مجهزتر شده‌اند. از سوی دیگر، رهبران سیاسی و نظامی اسرائیل همواره در سیاست‌های اعلامی خود، تسلیحات هسته‌ای را به‌عنوان عامل اصلی برتری نظامی و استراتژیک آن‌ها نسبت به رقبا معرفی می‌کنند. واقعیت این است که آن‌ها نمی‌توانند از بمب‌های اتمی خود در جنگ بهره‌برداری کنند. زیرا ماهیت جنگ با نیروهای مقاومت و حزب‌الله ماهیتی چریکی دارد. از این رو، تسلیحات اتمی نقشی بازدارنده دارند و در صورت استفاده از آن، این سرزمین قربانی می‌شوند. لذا این تسلیحات نه تنها نقطه‌ای قوتی برای تل‌آویو نیست، بلکه این تاسیسات هدف آسانی برای رقبای منطقه‌ای اسرائیل است.

نیروی نظامی ناکارآمد از نکات برجسته دیگری است که باید در چارچوب قدرت تصنعی رژیم صهیونیستی مورد توجه قرار گیرد. بسیاری از نیروهای نظامی این کشور مهاجرانی هستند که با هدف شرایط بهتر زندگی از کشورهای دیگر به مناطق اسرائیلی سفر کرده‌اند. دور از ذهن نیست که خارجی بودن آن‌ها احساس تعلق به رژیم اسرائیل را پایین می‌آورد. این امر به شدت میزان وفاداری سربازان را تقلیل خواهد داد و آن‌ها را از فداکاری در راه آرمان اسرائیل باز خواهد داشت. نکته‌ی قابل تامل این است که این نقطه ضعف نظامی در مقابل قدرت فرهنگ فداکاری قرار می‌گیرد که از ویژگی‌های بارز نیروهای اردوگاه مقاومت است و به آن قدرت ویژه می‌بخشد (Alwaght، ۲۰۱۷، ص. ۱).

علاوه بر توان نظامی و آفندی، یکی از منابع قدرت تجمعی هر کشور، میزان جمعیت آن است. رژیم اسرائیل نزدیک به ۹ میلیون جمعیت دارد، اما مهاجرت معکوس یهودیان،



یک مشکل بزرگ موجودیتی برای این رژیم به حساب می‌آید. به نقل از پایگاه خبری «الخلیج الجدید» اداره‌ی آمار مرکزی در اسرائیل گزارش داد که بین سال‌های ۱۹۴۸ و ۲۰۱۷ حدود ۷۳۲ هزار اسرائیلی به خارج مهاجرت کرده و بازنگشته‌اند (سایت خبری الف، ۱۳۹۸). به نظر می‌رسد افزایش جمعیت غیریهود متغیری برای از بین بردن انگیزه‌ی یهودیان برای ماندن در سرزمین اسرائیل است. یهودیان با تصویری آرمان‌گرایانه به سرزمین اشغالی مهاجرت می‌کنند، اما پس از مدتی مشکلات اقتصادی و شکاف‌های سیاسی و اجتماعی را احساس می‌کنند. در کنار این عوامل، فضای منطقه‌ای ناامن و سیاست توسعه‌طلبانه‌ی رژیم، امنیت برای شهروندان را کاهش داده است که برای ترک شهروندان کفایت می‌کند.

فقدان عمق استراتژیک را باید از مبانی قدرت تصنعی این رژیم برشمرد. عمق استراتژیک، مسافت فاصله‌ی میان مرزهای یک دولت در چهار جهت و قلب دولت هر کشوری را شامل می‌شود که مرکز تاسیسات استراتژیک هر کشوری است. هر اندازه این مسافت طولانی باشد، قدرت مانور انجام عملیات بیش‌تر است. بدون شک چنین شرایطی موجب می‌شود تا رژیم صهیونیستی توانایی آمادگی برای جنگ‌های منطقه‌ای را نداشته باشد (سالاری، ۱۳۹۸، ص. ۱).

محدودیت منابع طبیعی و فاصله از بازارهای اقتصادی از دیگر ضعف‌های قطبی برای این رژیم است که آن را در برابر بحران‌های اقتصادی و رقبای منطقه‌ای آسیب‌پذیر می‌کند. افزون بر این‌ها، یکی از ویژگی‌های منحصربه‌فرد منطقه‌ی غرب آسیا، وجود مرزهای هویتی و ایدئولوژیکی در کنار مرزهای جغرافیایی و سرزمینی است؛ از این‌رو انزوای ایدئولوژیکی و هویتی، مانعی اساسی بر سر نفوذ و بهره‌برداری از قدرت نرم است که ماهیت قدرت تصنعی این رژیم را تقویت می‌کند.

کشورهای عربی

اگرچه امارات متحده و بحرین پیشگام امضای توافق‌نامه‌ی عادی‌سازی روابط به حساب می‌آیند، اما واقعیت غیرقابل‌انکار این است که آغاز این روند از ابتکارات ریاض و پادشاهان سعودی است. عربستان سعودی به علت موقعیت جغرافیایی، منابع عظیم نفتی و اماکن مذهبی‌اش مهم‌ترین کنش‌گر تاثیرگذار بر مناسبات سیاسی و اقتصادی کشورهای عرب حوزه‌ی خلیج فارس است. بر هیچ‌کس پوشیده نیست که اعلام توافق عادی‌سازی با چراغ سبز سران عربستان صورت گرفته و بدون تمایل و حمایت ریاض این رویداد به

وقوع نمی‌پیوست. با توجه به این که کشورهای عرب این حوزه در قالب شورای همکاری خلیج فارس وضعیت مشابهی دارند و رویکرد واحدی را برای خود تعریف کرده‌اند، در ادامه، مواردی مورد بررسی قرار خواهند گرفت که به‌طور ویژه برای اکثریت کشورهای عرب خلیج فارس قابل اطلاق هستند.

ضعف دفاعی و نظامی، نخستین مساله در قدرت تجمیعی کشورهای عرب شورای همکاری خلیج فارس است. به‌عنوان مثال، حملات اخیر به تاسیسات نفتی عربستان و اقدامات تلافی‌جویانه‌ی نیروهای یمنی، آسیب‌پذیری ارتش عربستان سعودی و متحدین اش را آشکار ساخت. این کشورها با وجود سخت‌افزارهای درخشان و گران‌قیمت، قادر به دفاع از زیرساخت‌ها و سرزمین خود نیستند و این امر بیان‌گر مشکلات سازمانی و چندلایه‌ای در سیستم دفاعی این کشورها است. چند عامل در این خصوص بیان شده است. مطابق بسیاری از گزارش‌ها، بسیاری از افسران سعودی به‌جای دانش و تخصص نظامی خود، شغل نظامی را بر اساس وضعیت خانوادگی و ارتباط با خانواده سلطنتی انتخاب کرده‌اند. عدم هماهنگی و عملکرد موثر نیز در این راستا بیان شده است. بکا واسر، تحلیل‌گر ارشد موسسه رند، متذکر می‌شود که عربستان دارای نهادهای نظامی متعدد و غالباً رقیب است؛ از این رو هماهنگی در این زمینه به‌سختی شکل می‌گیرد. افزون بر این‌ها، میل دست‌یابی به قدرت در بدنه‌ی ارتش و نظامیان امری معمول و مسبوق به سابقه در این کشورها است. افسران آمریکایی که در برنامه‌ی آموزشی با افسران ارتش این کشور همکاری دارند، ناامیدی خود را از همتایان سعودی این‌گونه توصیف می‌کنند: افسران ارتش این کشور به‌دلیل حمایت یا اختلاف با خاندان سلطنتی، بسیار قیام می‌کنند و به‌سختی می‌توان یک ارتش متحد و فداکار را در این کشورها ایجاد کرد. هم‌چنین گروه‌های قبیله‌ای زیادی در ارتش وجود دارند؛ آن‌ها در کنار هم خوب کار نمی‌کنند و به یک‌دیگر اعتماد ندارند (Cooper، ۲۰۱۹، ص. ۱).

فقدان فداکاری نیروهای نظامی، معضل مشترک این کشورها و رژیم صهیونیستی است. کشورهای عربی مایل به جذب نیرو از خارج از مرزهای خود هستند. به‌عبارت‌دیگر آن‌ها به‌دلیل کمبود جمعیت به سربازان خارجی وابسته و اعتماد کرده‌اند و همواره در تلاش هستند تا از کشورهای پرجمعیت نیروی نظامی وارد کنند. به‌طور مثال، دولت بحرین در سال ۲۰۱۱ تحت فشارهای فزاینده‌ی معترضان محلی قرار گرفت و ناگزیر از پاکستان نیرو وارد کرد. هم‌چنین در سال ۲۰۱۵ گزارش‌هایی از اعزام نیروهای نظامی از





آمریکای لاتین به امارت متحده عربی منتشر شد (Middle east Monitor، ۲۰۱۹، ص. ۱). اهمیت صنعت نفت و گاز برای اقتصاد این کشورها قابل اغماض نیست. درحالی که صادرات محصولات انرژی بیش از ۹۰ درصد کل صادرات عربستان را تشکیل می‌دهد، پیشرفت‌های فناوری اخیر در بازارهای بین‌المللی تولید نفت و کاهش قیمت آن برای حاکمان این کشور امری نگران‌کننده است.

فشارهای اجتماعی درونی، که ناشی از بیزاری از دولت‌های فعلی است، از نقاط ضعف اساسی این کشورها است. احساسات ضد دولتی به دنبال بهار عربی و نظام دیکتاتوری، شرایط را تا حدودی پیچیده کرده است. اختلافات فرقه‌ای و تنش میان سنی و شیعه عامل مهمی است که می‌تواند تبعات امنیتی برای این کشورها به دنبال داشته باشد. به‌عنوان مثال، پرجمعیت‌ترین مناطق شیعه‌نشین عربستان در شرق این کشور هستند و بیش‌ترین چاه‌های نفتی در آن‌جا واقع شده‌اند. منابع تهدید در چارچوب شورای همکاری خلیج فارس نیز مطرح است. به‌عنوان مثال، خودمختاری و اتخاذ سیاست‌های مستقل، تنش میان قطر و سایر پایتخت‌های شورای همکاری را افزایش داده است.

مطابق آن‌چه در این بخش گفته شد باید اذعان کرد که با بررسی شرایط داخلی می‌توان استدلال کرد منابع تهدید در حوزه‌های نظامی و امنیتی و اقتصادی، فصل مشترک رژیم صهیونیستی و کشورهای عربی حوزه‌ی خلیج فارس است؛ از این عوامل می‌توان به‌عنوان متغیرهای داخلی تاثیرگذار بر روند عادی‌سازی روابط آن‌ها یاد کرد.

۲،۲. ظهور موازنه منطقه‌ای جدید

به اعتقاد بسیاری از کارشناسان، یکی از عوامل موثر بر روند عادی‌سازی روابط، برداشت مشترکی از تغییر موازنه‌ی قدرت و جدی‌شدن تهدید نفوذ ایران برای کشورهای منطقه‌ی غرب آسیا است. طی دو دهه‌ی گذشته، وقوع تحولاتی هم‌چون: حمله آمریکا به عراق، ظهور بازیگران ژئوپلیتیکی جدید مانند داعش و گروه‌های وابسته به آن، تحولات موسوم به بهار عربی، ژئوپلیتیک منطقه‌ی خاورمیانه را تغییر داده‌اند. واقعیت غیرقابل‌انکار این است که در این شرایط، ایران توانست با: پشتیبانی از دولت اسد، حمایت و تقویت جبهه‌ی مقاومت، حمایت از گروه‌های شیعی در منطقه خلیج فارس و مبارزه با تروریسم تکفیری، نفوذ خود را به‌طور قابل‌توجهی در این منطقه افزایش دهد.

ما در این بخش درصدد پاسخ به این پرسش بنیادین هستیم که چرا ایران از قابلیت نفوذ و تغییر موازنه‌ی منطقه‌ای برخوردار است؟ پاسخ به این پرسش با تاکید بر سنجش

موقعیت ایران و ارزیابی آن به‌عنوان یک هژمون منطقه‌ای می‌تواند ضمن ارائه‌ی چشم‌اندازی از میزان کنش‌گری ایران، ماهیت روند عادی‌سازی عبری-عربی و رخداد‌های احتمالی آینده را پیش‌بینی کند.

واکاوی موقعیت ایران به‌عنوان قدرت منطقه‌ای

قدرت منطقه‌ای، موضوعی است که با ترکیب سه مفهوم «جغرافیا»، «منطقه» و «قدرت» حوزه پژوهشی خاصی را ترسیم می‌کند. قدرت‌های منطقه‌ای قدرت‌مندترین دولت‌ها در سطح منطقه یا نظام‌ها و زیرنظام‌های یک منطقه هستند. مریام پریس، استاد موسسه مطالعات جهانی و منطقه‌ای «گیگا»، در مقاله‌ی «ظهور هژمون منطقه‌ای» اشاره می‌کند که با پایان جنگ سرد، این مفهوم مطرح شد؛ اما به‌دلیل نوظهوربودن آن و فقدان کارهای تطبیقی برداشت‌های مختلفی از آن وجود دارد. وی در بررسی هژمون منطقه‌ای اشاره می‌کند که هژمون باید بتواند امنیت منطقه‌ای را تامین کند؛ هنجارها و ارزش‌های خود را ترویج دهد و شناخت داخلی و خارجی از آن به‌عنوان قدرت منطقه‌ای وجود داشته باشد (Prys، ۲۰۰۷، ص. ۸). ماکس شومان از دیگر نظریه‌پردازان این حوزه، پویایی داخلی، داعیه رهبری، توانمندی به‌عهده گرفتن نقش و پذیرش توسط کشورهای منطقه و فرامنطقه‌ای را پیش‌شرط داشتن جایگاه قدرت منطقه‌ای توصیف می‌کند (Schoeman، ۲۰۰۳، ص. ۳۵۳). مطابق با آنچه که در مورد قدرت منطقه‌ای مطرح شد، برای ارزیابی قدرت منطقه‌ای ایران به‌نظر می‌رسد که سه معیار اذعان داخلی یا «خودانگاری»، تصدیق خارجی یا «دگرپنداری» و توان «کنش‌گری» در منطقه می‌تواند چارچوب مناسبی برای پاسخ به این پرسش فراهم کند که آیا ایران می‌تواند هژمون منطقه‌ای باشد یا خیر؟

خودانگاری

باوجود آن‌که مقامات جمهوری اسلامی ایران در اظهارات عمومی همواره منکر هرگونه خواست هژمونیک ایران در منطقه هستند و بر نیاز مشارکت برابر بین کشورهای منطقه تاکید دارند، اما به‌نظر می‌رسد اقدامات عملی ایران تصویر کاملاً متفاوتی را ترسیم می‌کند. به‌بیان‌بهتر مروری بر اسناد رسمی‌ای که اصول کلیدی سیاست خارجی را توصیف می‌کنند، بیان‌گر این نکته است که اهدافی نظیر: تلاش در جهت تشکیل امت واحد جهانی، حمایت از مستضعفان در برابر مستکبران، حفاظت از استقلال و حاکمیت ملی در عرصه بین‌الملل، عدم تعهد در برابر قدرت‌های سلطه‌گر و تلاش برای دفاع از حقوق مسلمانان، از جمله‌ی آمال مصرح در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به‌شمار می‌رود.





تمایل به قدرت منطقه‌ای شدن را می‌توان در اسناد راهبردی جمهوری اسلامی ایران نیز مشاهده کرد. یکی از اسناد مهم راهبردی که توسط مقام معظم رهبری ارائه شده، بیانیه گام دوم انقلاب اسلامی است. ایشان در این بیانیه به اقتدار نظام اسلامی اشاره داشته و می‌فرمایند:

صحنه‌ی جهانی، امروز شاهد پدیده‌هایی است که تحقق یافته یا در آستانه‌ی ظهورند: تحرک جدید نهضت بیداری اسلامی بر اساس الگوی مقاومت در برابر سلطه‌ی آمریکا و صهیونیسم؛ شکست سیاست‌های آمریکا در منطقه‌ی غرب آسیا و زمین‌گیرشدن همکاران خائن آن‌ها در منطقه؛ گسترش حضور قدرتمندانه‌ی سیاسی جمهوری اسلامی در غرب آسیا و بازتاب وسیع آن در سراسر جهان سلطه. این‌ها بخشی از مظاهر عزت جمهوری اسلامی است که جز با شجاعت و حکمت مدیران جهادی به‌دست نمی‌آمد. (خامنه‌ای، ۱۳۹۷/۱۲/۲۲)

آن‌چه به‌عنوان برآیند این سند مدنظر قرار گرفته است، در جوهره‌ی مفهومی به نام «تمدن نوین اسلامی» قرار می‌گیرد. به‌عبارت‌دیگر، روندی که برای ایران در گام دوم پی‌ریزی شده است، اگر بتواند متناسب با شرایط و مقتضیات آن پیش برود، بدین معناست که ایران در نقطه‌ی آغاز دوران جدیدی از تمدن‌سازی قرار دارد. این ویژگی ایران را در سه وجه متمایز می‌سازد: در جهان اسلام «الهام‌بخش»، در سطح منطقه «پیشرو»، و در گستره‌ی بین‌الملل «اثربخش». لذا از اظهارات بالا می‌توان خودشناسی هژمونیک را در سیاست خارجی و نیز انتظار برای دیده‌شدن به‌عنوان قدرت منطقه‌ای استنتاج کرد.

تصدیق خارجی

اگرچه شناخت از خود، پیش‌شرطی برای هژمونی است، اما هژمونی بدون پذیرش دیگران معنا ندارد. یکی از نظریه‌پردازان مشهوری که ایران را به‌عنوان قدرت منطقه‌ای تلقی می‌کند ساموئل هانتینگتون است. وی یک نوع سلسله‌مراتب قدرت چندسطحی را برمی‌شمرد که در رأس آن ایالات متحده به‌عنوان تنها ابرقدرت است؛ در سطح دوم، قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای مانند فرانسه و آلمان در اروپا، روسیه در اوراسیا، چین و ژاپن در آسیای شرقی، هند در جنوب آسیا، ایران در جنوب غرب آسیا، آفریقای جنوبی در آفریقا؛ و در سطح سوم قدرت‌های منطقه‌ای ثانویه قرار دارند که عربستان سعودی جزو دسته‌ی سوم جای می‌گیرد (Huntington، ۱۹۹۹، ص. ۳۶). هم‌چنین باری روبین نویسنده یهودی-اسرائیلی و مدیر مرکز تحقیقات جهانی در زمینه‌ی امور بین‌الملل در مقاله‌ای تحت‌عنوان «ایران: ظهور یک قدرت منطقه‌ای» اذعان دارد که ظهور ایران به‌عنوان یک

قدرت منطقه‌ای یکی از مهم‌ترین تحولات قرن بیست و یکم در خاورمیانه است (Rubin, ۲۰۰۶، ص. ۱).

باراک اوباما رئیس‌جمهور ایالات متحده نیز طی مصاحبه‌ای با توماس فریدمن خبرنگار نیویورک تایمز صراحتاً اعلام می‌کند که ایران یک قدرت منطقه‌ای خواهد بود و بهتر است چنین باشد (Friedman, ۲۰۱۵، ص. ۱). توجه سازمان‌ها و موسسات بین‌المللی به قدرت منطقه ایران نیز حائز اهمیت است. در سال ۲۰۰۸ شورای ملی اطلاعات آمریکا گزارشی را تحت عنوان «روندهای جهانی ۲۰۲۵: دنیای تغییر یافته» منتشر کرد. در این گزارش ۱۲۰ صفحه‌ای که حاصل تحقیقات یک‌ساله‌ی کارشناسان آمریکایی است، آمده است که در خلال دو دهه‌ی آینده، ایران به صف عمده‌ی قدرت‌های جهانی خواهد پیوست (National Intelligence Council, ۲۰۰۸، ص. ۲۲).

نفوذ و میزان کنش‌گری

ضریب نفوذ، در ادبیات روابط بین‌الملل یکی از مولفه‌های اثرگذاری دولت‌ها قلمداد می‌شود. در رابطه با نفوذ ایران در سطح منطقه، ولی نصر محقق ارشد شورای روابط خارجی آمریکا در مصاحبه‌ای با اتاق فکر دانشگاه فلچر با تأکید بر این‌که ایران قدرت اصلی در منطقه‌ی خاورمیانه است، اذعان می‌کند که ایران در این منطقه از افغانستان تا آسیای میانه، خلیج فارس و عراق درگیر است و اثبات کرده که می‌تواند حتی در مناطق دورتری همانند لبنان و فلسطین که از دیرباز حیات خلوت حکومت‌های عرب بوده‌اند، خیلی بیش‌تر صاحب نفوذ و مهم باشد (Nast, ۲۰۰۷، ص. ۲).

علاوه‌بر این‌ها، نفوذ ایران امروز تنها محدود به منطقه خاورمیانه نیست، بلکه دامنه آن به سایر نقاط جهان نیز کشیده شده است. حضور و نفوذ جمهوری اسلامی در کشورهای منطقه‌ی غرب آسیا را می‌توان دارای سه وجه مکمل دانست: وجه نخست آن فرهنگ معناگرا با تأکید بر آموزه‌های اسلامی است؛ وجه دوم شامل مردم‌سالاری دینی؛ و وجه سوم نیز شامل ظلم‌ستیزی، عدالت‌خواهی و استکبارستیزی در کنار به‌رسمیت‌نشناختن رژیم صهیونیستی است؛ گفتمانی که بیش‌ترین طرفدار را در میان توده‌های محروم منطقه‌ی غرب آسیا دارد و جهان‌شمولی اسلام و ماهیت انقلاب اسلامی ایران آن را در چارچوب یک سیاست خارجی تهاجمی تعریف می‌کند. درحالی‌که غرب به واسطه‌ی حضور نظامی در منطقه، نفوذ خود را گسترانیده و پایگاه‌های آمریکا در کشورهای منطقه، زمینه‌ساز نفوذ در دولت‌های آن‌ها شده‌اند، اما ایران با دیپلماسی عمومی توانسته است





منویات خود را در منطقه پیگیری کند. شاید از همین روست که اندیشکده‌ی «امریکن اینتر پرایز» در گزارشی تفصیلی، به نفوذ ایران در: عراق، سوریه، لبنان، مصر، فلسطین و افغانستان اشاره کرده و می‌نویسد: «ایران با اتکا به قدرت نرم خود، در کنار قدرت نظامی و اقتصادی، توانسته از سال ۲۰۰۸ به این سو، دامنه‌ی نفوذ خود در منطقه‌ی غرب آسیا را به سرعت گسترش دهد (وکیلی و شریعتی، ۱۳۹۶، ص. ۵۷).

۲,۳. ائتلاف عبری-عربی: واکنشی در برابر تامین‌کننده‌ی امنیت خارجی ناپایدار

عادی‌سازی روابط بین کشورهای عربی و اسرائیل یکی از داستان‌های موفق در سیاست خارجی دولت ترامپ است. بسیاری از کارشناسان این رویداد را دستاوردی برای مبارزات انتخاباتی ترامپ تلقی کردند. طبیعی است که چنین برداشتی روند عادی‌سازی روابط را به رویکرد سیاسی و احساسی دولت ترامپ پیوند می‌زند. اما باید توجه داشت که ایالات متحده آمریکا طی یک دهه گذشته اقداماتی را انجام داده که انتظارات قبلی رفتارهای او را در بین بازیگران منطقه‌ای تضعیف کرده است. به عبارت دیگر، واشنگتن از سیاست خارجی آشکار که نقشی اساسی در حفظ نظم منطقه‌ای داشته، فاصله گرفته است. اقدامات کاخ سفید موجب عدم اطمینان متحدان منطقه‌ای شده است. این عدم اطمینان باعث شده است تا بازیگران منطقه‌ای تدابیر نوینی را در جهت مسئولیت‌های امنیتی اتخاذ کنند.

مطابق با دیدگاه فوق، این مساله پیش می‌آید که آیا تغییر الگوی رفتاری آمریکا در قابل خاورمیانه به عنوان یک متغیر علی در روند عادی‌سازی، برآیند رویکرد سیاسی و احساسی روسای جمهور آمریکا است یا باید این تغییر را در چارچوب یک استراتژی کلان‌تر تحلیل کرد. استدلال اصلی در پاسخ به این پرسش این است که راهبرد خاورمیانه‌ای آمریکا در چارچوب «موازنه‌ی خارج از مرزها» طراحی شده است؛ روند این راهبرد از دوره‌ی اوپاما آغاز، در دولت ترامپ پیگیری و در دوره‌ی بعدی نیز به صورت اجتناب‌ناپذیری دنبال می‌شود. از این رو بازیگران منطقه‌ی خاورمیانه که زیر چتر امنیتی آمریکا قرار داشتند، با علم به این راهبرد، در حال اتخاذ راهبردی جدید هستند. بنابراین در ادامه به چستی «موازنه‌ی خارج از مرزها» خواهیم پرداخت تا نشان دهیم چگونه این راهبرد خاورمیانه‌ای آمریکا می‌تواند به عنوان یک متغیر بر روند عادی‌سازی تاثیر گذاشته و آینده آن را مشخص کند.

«موازنه خارج از مرزها» از سوی نظریه‌پردازان آمریکایی در اواخر قرن بیستم، در پاسخ به تغییرات پیش‌آمده در محیط بین‌الملل به خصوص افول هژمونی ایالات متحده و

گذار جهان به یک سیستم چندقطبی پیشنهاد شد. مطابق این نظریه، استفاده از رویکرد هژمونیک در جهت حفظ نظم در سیستم بین‌الملل، برای ایالات متحده بسیار خطرناک و پیچیده و پرهزینه خواهد بود و احتمال دارد اتحاد قدرت‌های بزرگ را علیه آمریکا برانگیزد و مانند سوخت مناسبی برای گروه‌های تروریستی و همین‌طور به حرکت قدرت‌های منطقه‌ای مخالف آمریکا به سمت سلاح‌های هسته‌ای عمل کند.

به‌طور کلی منطق حاکم بر این استراتژی به رسمیت شناختن شکست هژمونی است که می‌تواند منجر به کاستن تعهدات مستقیم و هژمونیک‌مآبانه شود. مطابق این نظریه، ایالات متحده باید از افزایش توان نظامی قدرت‌های نوظهور در جهت برقراری نظم خود و منطقه استقبال کند. در همین حال، استفان والت و جان مرشایمر در مقاله مشترک خود تحت‌عنوان «درآمدی برای موازنه از راه دور» و با ذکر مصادیقی از تجربیات موفق آمریکا در قرن نوزدهم می‌نویسند: اتخاذ چنین رویکردی از سوی ایالات متحده می‌تواند موجب حفظ هژمونی خیرخواهی در نیم‌کره‌ی غربی شود و زمینه را برای خروج این کشور از تعهدات بسیاری فراهم کند، به‌نحوی که دیگر لازم نباشد به صادرات دموکراسی بپردازد و به‌طور مستقیم در عملیات اجرای صلح شرکت کند و یا از قدرت نظامی در جهت ملاحظات بشردوستانه بهره‌برد (Walt & Mearsheimer, ۲۰۱۶، ص. ۷۴). از این منظر، مواردی هم‌چون: «بهره‌گیری بیش‌تر از قدرت نرم و هوشمند»، «توجه به تجدید حیات اقتصاد داخلی»، «کاهش استفاده از نیروی‌های نظامی زمینی در مواجهه با بحران‌های بین‌المللی و استفاده از نیروی هوایی و در صورت لزوم نیروی دریایی» و سرانجام «تقویت قدرت متحدان منطقه‌ای و اتحاد با قدرت‌های نوظهور منطقه‌ای» را می‌توان از اصول و روندهای مهم در «نظریه‌ی موازنه از راه دور» ارزیابی کرد (Walt & Mearsheimer, ۲۰۱۶). یکی از مهم‌ترین عوامل تاثیرگذار بر تغییر استراتژی ایالات‌متحده، فشارهای داخلی از جمله مشکلات اقتصادی و اجتماعی است. هنگامی که دونالد ترامپ در سال ۲۰۱۷ تصدی مقام ریاست جمهوری را بر عهده گرفت، بهبود شرایط اقتصادی و رسیدگی به مشکلات اجتماعی یکی از مهم‌ترین تعهدات وی در برابر مردم این کشور بود. افزون بر این، جنگ تجاری آمریکا با چین و روسیه و شرکای این کشور در اتحادیه‌ی اروپا که حتی اجلاس گروه هفت در سال ۲۰۱۸ را نیز به‌شدت متاثر از خود ساخت، بیان‌گر این نکته است که شرایط داخلی اقتصاد آمریکا و از جمله بیکاری و کسری بودجه این کشور به‌حدی رسیده است که عدم ورود به جنگ‌های پرهزینه را موجه می‌سازد.





بر این مبنا به نظر می‌رسد تاکید بر اولویت‌های تحریک اقتصادی، افزایش اشتغال و توسعه، در شرایطی که مخارج بالای نظامی در جنگ عراق و افغانستان تأثیرات مخربی بر اقتصاد آمریکا به جا گذاشته است، از جمله‌ی اصلی‌ترین محورهای مورد توجه سیاست‌گذاران آمریکا در تنظیم سیاست‌های این کشور باشد. از این منظر آن‌چنان‌که دوگ باندو دستیار ویژه‌ی رونالد ریگان، رییس جمهوری اسبق آمریکا نیز تصریح می‌کند: «ترامپ باید به اظهارات خود در زمان نامزدی برای انتخابات گوش فرا دهد و از ورود به یک باتلاق دیگر در خاورمیانه خودداری کند» (Bandow, ۲۰۱۷).

نشانه‌های راهبرد موازنه خارج از مرزها در راهبرد خاورمیانه‌ای جو بایدن نیز مشهود است. در این راهبرد، بهره‌گیری از قدرت هوشمند و کاهش استفاده از نیروی نظامی امری ضروری است. در محتوای سند امنیت ملی موقت بایدن آمده است: «استفاده از نیروی نظامی پاسخی برای چالش‌های منطقه‌ای نیست و استفاده از آن باید آخرین راه چاره باشد». بنابر این سند، دولت بایدن راه‌حل مناسب و جایگزین را دیپلماسی و گفت‌وگو می‌داند که مقدم بر رویکرد نظامی است. در پیشگفتار این سند، یعنی جایی که بایدن آن را امضا کرده، آمده است: «ما در دیپلماسی پیش‌رو خواهیم بود و با دیپلماسی رهبری خواهیم کرد». در راستای تحکیم چنین ادعایی، در بخش دیگری از این سند اذعان شده است: «دیپلماسی باید ابزار اصلی سیاست خارجی امریکا باشد» (Interim National Security Strategic Guidance, ۲۰۲۱، صص. ۳-۱۲).

بدین ترتیب ملاحظه می‌شود با وجود انتقادهای پرشمار بایدن نسبت به ترامپ در قبال خاورمیانه، به نظر می‌رسد بایدن نیز ناگزیر است در نهایت همان راهی را که ترامپ شناسایی کرده بود، ادامه دهد (Feaver & Brands, ۲۰۱۷) و با کاربست موازنه‌ی دور در سیاست خاورمیانه‌ای خود به میزان قابل ملاحظه‌ای بر امنیت داخلی ایالات متحده بیافزاید.

۳. تکامل عادی‌سازی روابط و مخاطرات متاژئوپلیتیکی آن برای ج.ا.ا.

مطابق آنچه گفته شد می‌توان پیش‌بینی کرد که عوامل موثر بر آغاز روند عادی‌سازی از تأثیرگذاری بالایی بر تداوم و تقویت این روند برخوردار هستند؛ لذا گذار از عادی‌سازی به ایجاد اتحادهای استراتژیک میان اعراب و اسرائیل دور از ذهن نیست. در ادامه به فرصت‌هایی خواهیم پرداخت که همواره مورد توجه رهبران سیاسی تل‌آویو و کشورهای عربی بوده و می‌تواند امنیت و موقعیت جمهوری اسلامی ایران را تحت‌الشعاع قرار دهد.



در استراتژی امنیت ملی اسرائیل، نفوذ اقتصادی مقدم بر نفوذ سیاسی است. در چنین شرایطی می‌توان استدلال کرد که اولویت استراتژیک اسرائیل در توسعه روابط اقتصادی و دیپلماتیک با کشورهای عربی است. با توجه به ذخایر عظیم نفتی و اقتصاد تک‌محصولی می‌توان این استدلال را مطرح کرد که کشورهای عربی نیاز مبرمی به تکنولوژی‌های پیشرفته‌ی اسرائیل در «صنعت استخراج» دارند. هم‌چنین اسرائیل دارای تکنولوژی پیشرفته در بخش صنعت و کشاورزی است که می‌تواند گزینه‌ی مناسبی برای کشورهای عربی در جهت توسعه‌ی این بخش و خروج از اقتصاد تک‌محصولی باشد. تداوم و تقویت این روابط می‌تواند تضمینی برای امنیت انرژی اسرائیل باشد. چنین امنیتی در حوزه‌ی انرژی می‌تواند ضریب امنیتی تل‌آویو را افزایش داده و آسیب‌پذیری آن در مقابل مخالفان را - نظیر ایران - کاهش دهد. در این راستا وزیر اقتصاد امارات، عبدالله بن طوق المری ضمن برشمردن همکاری‌های اقتصادی برای دو کشور، پیامدهای آن را برای منطقه‌ی خاورمیانه مثبت ارزیابی کرده و بیان نمود: سیاست‌های اقتصادی اسرائیل نقشی مکمل برای کشورهای عربی خواهد داشت؛ هم‌سویی اسرائیل با کشورهای عربی می‌تواند منجر به ارتقای روش‌های درمانی، منابع غذایی و آب، رشد کارآفرینی، سرمایه‌گذاری و استانداردهای زندگی در سراسر خاورمیانه شود (Grathwohl, ۲۰۲۰، ص. ۱). بدون شک تل‌آویو و کشورهای عربی، افزایش توان اقتصادی خود را هم‌زمان با هدف تضعیف اقتصاد ایران پیگیری خواهند کرد؛ حمایت کشورهای عربی از نظام تحریمی علیه ایران و تلاش لابی‌های صهیونیستی در این مسیر، گواه روشنی بر این مدعاست.

افزون بر همکاری‌های اقتصادی و با اتکا به آموزه‌های «نظریه اتحاد» می‌توان پیش‌بینی کرد که این کشورها در چارچوب یک اتحاد استراتژیک تلاش خواهند کرد تا قدرت تجمیعی خود را در برابر نفوذ ایران و خروج آمریکا از منطقه، از طریق همکاری‌های نظامی و امنیتی گسترش دهد؛ این مهم می‌تواند تهدیدات قابل ملاحظه‌ای را متوجه مراکز نظامی و هسته‌ای ایران کند. در این راستا صدا و سیما‌ی عمومی اسرائیل با استناد به سندی که از سوی وزارت اطلاعات این کشور صادر شد، بیان کرد که این توافق عادی‌سازی به تل‌آویو اجازه می‌دهد تا اتحاد نظامی خود را با کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس تقویت کند. در همین حال گفته می‌شود که شرکت‌های اسلحه‌سازی رژیم صهیونیستی در تلاش هستند تا صادرات صنایع نظامی خود را به کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس گسترش دهند (Middle east Monitor, ۲۰۲۰، ص. ۱). افزون بر این، ریاض



کهنواچی، مدیر موسسه‌ی تحقیقات نظامی خاور نزدیک بر این باور است که امنیت سایبری از حوزه‌هایی است که می‌تواند شاهد همکاری‌های صنعتی میان کشورهای عربی و اسرائیل شود (Helou، ۲۰۲۰، ص. ۱).

علاوه بر پیامدهای نظامی و اقتصادی باید توجه داشت که راه‌اندازی مراکز متعدد فرهنگی از سوی یهودیان و نفوذ رسانه‌ای و مطبوعاتی اسرائیل می‌تواند در جهت ترویج و تبلیغ ایران‌هراسی در سطح منطقه سازمان‌دهی شود. در کنار این موضوع، سیاست دنباله‌روی متحدین منطقه‌ای ایران و تحریک آن‌ها می‌تواند به‌عنوان یک پیامد مهم تلقی شود. یافته‌ها حاکی از آن هستند که رهبران اسرائیل و کشورهای عربی همواره در تلاش‌اند تا دستاوردهای این روند عادی‌سازی را برای سراسر منطقه‌ی خاورمیانه مثبت ارزیابی کنند. بنابراین تلاش آن‌ها می‌تواند متحدین منطقه‌ای ایران را در جهت حمایت از این روند تحریک کند و منجر به انزوای سیاسی ایران در منطقه‌ی خاورمیانه شود؛ از این‌رو جمهوری اسلامی ایران باید راه‌کارهای مناسبی را برای مقابله با تکامل این روند و پیامدهای احتمالی آن به کار گیرد. در ادامه به چند مورد اشاره می‌شود:

- ایجاد اتحادهای نظامی نوین با کشورهای همسایه در منطقه؛
- افزایش قابلیت دفاعی و نظامی خود و تقویت پایگاه‌های دریایی خلیج فارس؛
- اتکا به قدرت رسانه‌ای و راهبردهای فرهنگی در جهت جلوگیری از ترویج و تقویت ایران‌هراسی؛
- تقویت دیپلماسی عمومی و ترویج نامطلوب‌بودن روند عادی‌سازی در دیدگاه مردم منطقه؛
- تلاش در جهت ایجاد تمدن نوین اسلامی؛
- تلاش در جهت ثبات در منطقه و مشارکت فعال در حل بحران‌های منطقه‌ای؛
- توسعه همکاری‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در سطح منطقه؛
- برگزاری کنفرانس‌های در حوزه‌ی جهان اسلام در جهت تقویت وحدت جهان اسلام؛
- اجماع‌سازی و هماهنگ‌کردن کشورهای مخالف روند عادی‌سازی؛
- تقویت نیروهای نیابتی در منطقه‌ی خاورمیانه و بهره‌مندی از ظرفیت این نیروها؛
- گسترش رسانه‌ها و برنامه‌های ایرانی - اسلامی به زبان‌های مختلف در رادیو و تلویزیون.

البته این سازوکارها نیازمند در نظر گرفتن شرایط داخلی و خارجی کشورها و شناسایی قابلیت‌ها و تجهیزات موجود در جهت مقابله با روند عادی‌سازی روابط است.

نتیجه

پژوهش حاضر با هدف کشف متغیرهای موثر بر روند عادی‌سازی روابط میان رژیم صهیونیستی و کشورهای عربی تلاش کرد با اتکای به آموزه‌های «نظریه‌های اتحاد» در پارادایم واقع‌گرایی، ضمن ارائه‌ی چشم‌اندازی از تکامل این روند، پیامدهای احتمالی آن را برای جمهوری اسلامی ایران مورد شناسایی قرار دهد. برای رسیدن به این هدف و مطابق با مبانی نظری، ابتدا منابع تهدید داخلی برای رژیم صهیونیستی و کشورهای عربی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت. یافته‌های این بخش نشان می‌داد که ضعف‌های ساختاری در حوزه‌های مختلف، نقشی محرک و ترغیب‌کننده را دارند که حاکی از قدرت تصنعی رژیم صهیونیستی و کشورهای عربی است. در ادامه، قدرت منطقه‌ای ایران به عنوان مهم‌ترین منبع تهدید خارجی در سطح منطقه برای این کشورها مورد بررسی قرار گرفت. نتایج این بخش نشان می‌دهند که ایران به واسطه‌ی قدرت تاثیرگذاری در منطقه، ادعای قدرت منطقه‌ای داشتن، برخورداری از ایدئولوژی لازم و توانمندی کافی برای برعهده‌گرفتن نقش منطقه‌ای، مهم‌ترین قدرت منطقه‌ای در غرب آسیا محسوب می‌شود و این، چالشی اساسی برای رقبای منطقه‌ای ایران و کشورهای حامی روند عادی‌سازی است. علاوه بر این، اگرچه بسیاری آغاز این روند را طرح و برآیند حمایت و پشتیبانی واشنگتن معرفی می‌کنند، اما این پژوهش، روند عادی‌سازی را پاسخی در قبال تضعیف انتظارات بازیگران منطقه‌ای معرفی کرد؛ زیرا یافته‌ها نشان می‌داد که واشنگتن در چارچوب راهبرد «موازنه‌ی خارج از مرزها» از سیاست خارجی که نقشی اساسی در حفظ نظم منطقه‌ای داشت، فاصله خواهد گرفت؛ این امر تهدید اساسی برای متحدین سنتی این کشور در منطقه‌ی خاورمیانه تلقی می‌شود که می‌تواند زمینه را برای گذار از یک روابط عادی به شکل‌گیری اتحاد استراتژیک فراهم کند.

در حدود یک دهه‌ی گذشته، چندین کشور پادشاهی خلیج فارس به‌طور محتاطانه همکاری خود را با اسرائیل - از جمله در حوزه‌ی امنیتی - توسعه داده‌اند. این تلاش‌ها امروز دارای ابعاد روشن‌تری است. این سیاست در سال‌های اخیر به‌ویژه توسط نخست‌وزیر اسرائیل که همیشه بر این باور بود که اتحاد با کشورهای خلیج فارس بهترین دفاع در برابر





ایران است و این کشورها نیز فرصت‌های بزرگی برای صنعت فناوری پیشرفته‌ی اسرائیل ایجاد می‌کنند، تقویت شده است. برای رژیم صهیونیستی، اتحاد با کشورهای حاشیه خلیج فارس نیز ابزاری قدرتمند برای فراموش کردن مسأله‌ی فلسطین توسط کشورهای مختلف عربی است. این روند هم‌چنین به اسرائیل اجازه می‌دهد تا انزوای دیپلماتیک منطقه‌ای خود را در ارتباط با مسأله‌ی فلسطین کاهش دهد و چشم‌انداز اقتصادی قابل توجهی را در خلیج فارس باز کند. برای کشورهای کوچک حوزه‌ی خلیج فارس، این عادی‌سازی اجازه می‌دهد تا جایگاه خود را در مرکز صفحه‌ی شطرنج ژئوپلیتیک منطقه‌ای، به‌ویژه در مقابل ایران و عربستان سعودی، مجدداً تأیید کنند. بنابراین به‌نظر می‌رسد که روند عادی‌سازی بین اسرائیل و کشورهای عربی نشان‌دهنده‌ی گسست از وضعیت موجود دیپلماتیک و استراتژیک است. کشورهای عربی با این اقدام نشان دادند که منازعه‌ی اسرائیل و فلسطین را از روابط رژیم صهیونیستی و همسایگان منطقه‌ای آن جدا کرده‌اند. بدون شک این توافق می‌تواند اراده‌ی آمریکا را برای واگذاری امور منطقه‌ای به وفادارترین متحدان خود تقویت کند که به‌طور متناقضی در تضاد با هدف نهایی مورد نظر اسرائیل و کشورهای عربی است. افزون بر این‌ها، هنگام تلاش برای توضیح پیامدهای این روند برای جمهوری اسلامی ایران، باید به شکل‌گیری همکاری‌های نظامی، تقویت تعاملات اقتصادی، تقویت پروژه‌ی ایران‌هراسی اشاره کرد که هرکدام می‌تواند از طرفی منجر به تضعیف قدرت منطقه‌ای ایران و در مقابل، باعث افزایش قدرت تجمعی رقبا و کاهش آسیب‌پذیری آن‌ها شود.

در پایان باید اذعان کرد که این نتیجه‌گیری فرصت‌های بالقوه‌ی جدیدی را برای مطالعات آینده در مورد روند عادی‌سازی فراهم می‌کند. به‌عبارت‌دیگر پتانسیل‌های جامع‌تری برای اثبات یافته‌ها با رویکرد کمی و کیفی وجود دارند. طی سال‌های آینده اطلاعات کافی‌تری برای یک مطالعه‌ی دقیق‌تر وجود خواهد داشت؛ چراکه به‌دلیل فقدان بلوغ این روابط، تاثیرات واقعی آن‌ها هنوز تا حدود زیادی ناشناخته است.

منابع

قرقاش، ا. (۲۰۲۰/۰۶/۲۰). تسابق الزمن للتطبيع. قابل دسترس در:

<https://bit.ly/2zQfP8w> - Search.

سالاری، م. (۱۳۹۸). عواملی که سبب می‌شوند اسرائیل همیشه نگران باشد. قابل دسترس در:

<http://irdiplomacy.ir/fa/news/1986133>.

جامعه خبری-تحلیلی الف (۱۳۹۸). ۱۸ عامل شکنندگی و اضمحلال رژیم صهیونیستی. قابل

دسترس در: <https://www.alef.ir/news/3981119107.html>.

خامنه‌ای (۱۳۹۷/۱۱/۲۲) بیانیه گام دوم انقلاب، قابل دسترس در:

<https://faesi.khamenei.ir/message-content?id=41673>.

مورگنتا، هانس (۱۳۸۴)، سیاست میان ملت‌ها: تلاش در راه قدرت و صلح. ح. مشیرزاده

(مترجم). تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.

شریعتی، ش. و وکیلی، ب. (۱۳۹۶). واکاوی تاثیر تروریسم بر هژمونی و قدرت منطقه‌ای ایران. در

پژوهش‌های راهبردی سیاست. ۶ (۲۲)، صص. ۴۱-۶۷.

Alwaght. (2017). Five Factors Making Israeli Military Weak. Available at:

<http://alwaght.com/en/News/111169>.

Bandow, D. (2017). America Is Getting Sucked into Another Middle East Quagmire. National Interest, Available at:

<http://nationalinterest.org/blog/the-skeptics/america-getting-sucked-another-middle-east-quagmire-21238>.

Barnett, M. & Levy, J. (1992). Alliance Formation, Domestic Political Economy, And Third World Security. The Jerusalem Journal of International Relations, 14(4).

Cooper, H. (2019). Attacks Expose Flaws in Saudi Arabia's Expensive Military. The new York times. available online at:

<https://www.nytimes.com/2019/09/19/us/politics/saudi-military-iran.html>.

David, S. (1991). Explaining Third World Alignment. World Politics, No.43.

Feaver, P. & Brands, H. (2017). Trump and Terrorism: U.S. Strategy after



ISIS. Foreign Affairs.

Friedman, T. (2015). Obama Makes His Case Iran Nuclear Deal. The New York Times, Available at: www.nytimes.com/2015/07/15/.

Grathwohl, L. (2020). UAE-Israel accord will drive economic growth in the Middle East, Atlantic council. Available at:

anticcouncil.org/blogs/menasource/uae-israel-accord-will-drive-economic-growth-in-the-middle-east.

Helou, A. (2020). What kind of industrial cooperation will improved Israel-UAE relations produce? Defence news. Available at:

<https://www.defensenews.com/global/mideast-africa/2020/08/26/>.

Huntington, S. (1999). The Lonely Superpower. Foreign Affairs, 78(2).

Larson, D. (1991). Bandwagon Images in American Foreign Policy: Myth or Reality, In: Jervis, R. & Snyder, J. (ed.). Dominoes and Bandwagons: Strategic Beliefs and Great Power Competition in the Eurasian Rimland. New York: Oxford University Press.

Liska, G. (1968). Nation in Alliance, the Limits of Interdependence. Paper back. edition, Baltimore, The Johns Hopkins University Press .

Mearsheimer, J. & Walt, S.M. (2016). The Case for Offshore Balancing. Foreign affairs, Available at: <https://www.foreignaffairs.com/articles/united-states/2016-06-13/case-offshore-balancing>.

Mearsheimer, J. (2001). The Tragedy of Great Power Politics, University of Chicago.

Middle east Monitor. (2019). What is behind Saudi's military failures? Available at:

<https://www.middleeastmonitor.com/20191010-what-is-behind-saudis-military-failures/>.

Middle east Monitor. (2020). Revealed: Israel, UAE to enhance military cooperation in the Red Sea. Available at:



<https://www.middleeastmonitor.com/20200819>.

Nasr, V. (2007). Iran: The New Claimant To Regional Power. The Fletcher Of Word Affairs, Available at: <https://litigation-essentials.lexisnexis.com>.

National Intelligence Council. (2008). "Global Trends 2025: a Transformed Word", Available Online at:

[https://www.aicpa.org/research/cpahorizons2025/globalforces/downloadable documents/globaltrends.pdf](https://www.aicpa.org/research/cpahorizons2025/globalforces/downloadable/documents/globaltrends.pdf).

Prys, M. (2007). What Makes a Regional Hegemon? A Comparison of Indian and South African Policy in The Post-Cold War Period. Lecture Chicago, Available at: <https://ecpr.eu/Filestore/PaperProposal/c46390f8-2be2-410b-afd3-210df3b305b9.pdf>.

Rubin, B. (2006). Iran: The Rise Of A Regional Power. Middle East Review Of International Affairs, Available at:

<http://www.rubincenter.org/2006/09/rubin-2006-09-10/> .

Schoman, M. (2003). South Africa as An Emerging Middle Power:1994-2003, In: J. Daniel, A. Habib & Roger S. (Eds.), State of Nation: South Africa 2003-2004. Cape Town: HSRC Press.

Snyder, Glenn H. (1997). "Alliance Politics", Cornell University Press, Ithaca. New-York.

Walt, S.M. (1987). The Origins of Alliances. Ithaca/New York Press.

White House. (2021). Interim National Security Strategic Guidance.

Wight, M. (1978). Power Politics. New York: Holmes & Maier.



سال بیست و چهارم / شماره نود و ششم / زمستان ۱۴۰۰

References

- Alef News-Analytical Society. (1398 AP). 18 factors of fragility and collapse of the Zionist regime. Retrieved from:
<https://www.alef.ir/news/3981119107.html>. [In Persian]
- Alwaght. (2017). Five Factors Making Israeli Military Weak. Available at: <http://alwaght.com/en/News/111169>
- Bandow, D. (2017). America Is Getting Sucked into Another Middle East Quagmire. National Interest, Available at:
<http://nationalinterest.org/blog/the-skeptics/america-getting-sucked-another-middle-east-quagmire-21238>.
- Barnett, M. & Levy, J. (1992). Alliance Formation, Domestic Political Economy, And Third World Security. *The Jerusalem Journal of International Relations*, 14(4).
- Cooper, H. (2019). Attacks Expose Flaws in Saudi Arabia's Expensive Military. *The New York Times*. available online at:
<https://www.nytimes.com/2019/09/19/us/politics/saudi-military-iran.html>.
- David, S. (1991). Explaining Third World Alignment. *World Politics*, No.43.
- Feaver, P. & Brands, H. (2017). Trump and Terrorism: U.S. Strategy after ISIS. *Foreign Affairs*,
- Friedman, T. (2015). Obama Makes His Case Iran Nuclear Deal. *The New York Times*, Available at: www.nytimes.com/2015/07/15/.
- Grathwohl, L. (2020). UAE-Israel accord will drive economic growth in the Middle East, *Atlantic council*. Available at:
anticouncil.org/blogs/menasource/uae-israel-accord-will-drive-economic-growth-in-the-middle-east.
- Helou, A. (2020). What kind of industrial cooperation will improved Israel-UAE relations produce? *Defence news*. Available at:
<https://www.defensenews.com/global/mideast-africa/2020/08/26/>.
- Huntington, S. (1999). The Lonely Superpower. *Foreign Affairs*, 78(2).
- Larson, D. (1991). Bandwagon Images in American Foreign Policy: Myth or Reality, In: Jervis, R. & Snyder, J. (ed.). *Dominoes and Bandwagons: Strategic Beliefs and Great Power Competition in the Eurasian Rimland*. New York: Oxford University Press.
- Liska, G. (1968). *Nation in Alliance, the Limits of Interdependence*. Paper back. edition, Baltimore, The Johns Hopkins University Press .
- Mearsheimer, J. & Walt, S.M. (2016). The Case for Offshore Balancing. *Foreign affairs*, Available at:
<https://www.foreignaffairs.com/articles/united-states/2016-06-13/case-offshore-balancing>.
- Mearsheimer, J. (2001). *The Tragedy of Great Power Politics*, University of Chicago.
- Middle east Monitor. (2019). What is behind Saudi's military failures? Available at: <https://www.middleeastmonitor.com/20191010-what-is->





- behind-saudis-military-failures/
- Middle east Monitor. (2020). Revealed: Israel, UAE to enhance military cooperation in the Red Sea. Available at: <https://www.middleeastmonitor.com/20200819>.
- Morgenthau, H. (2005), *Politics among Nations: The Struggle for Power and Peace* (H. Mushirzadeh, Trans.). Tehran: Ministry of Foreign Affairs Publications. [In Persian]
- Nasr, V. (2007). Iran: The New Claimant To Regional Power. The Fletcher Of Word Affairs, Available at: <https://litigation-essentials.lexisnexis.com>.
- National Intelligence Council. (2008). "Global Trends 2025: a Transformed Word", Available Online at: <https://www.aicpa.org/research/cpahorizons2025/globalforces/downloadabledocuments/globaltrends.pdf>.
- Prys, M. (2007). What Makes a Regional Hegemon? A Comparison of Indian and South African Policy in The Post-Cold War Period. Lecture Chicago, Available at: <https://ecpr.eu/Filestore/PaperProposal/c46390f8-2be2-410b-afd3-210df3b305b9.pdf>.
- Qarqash, A. (20/06/2020). The timeline for nature. Retrieved from: <https://bit.ly/2zQfP8w> - Search.
- Rubin, B. (2006). Iran: The Rise Of A Regional Power. Middle East Review Of International Affairs, Available at: <http://www.rubincenter.org/2006/09/rubin-2006-09-10/> .
- Salari, M. (1398 AP). Factors that make Israel always worried. Retrieved from: <http://irdiplomacy.ir/fa/news/1986133>. [In Persian]
- Schoman, M. (2003). South Africa as An Emerging Middle Power:1994-2003, In: J. Daniel, A. Habib & Roger S. (Eds.), *State of Nation: South Africa 2003-2004*. Cape Town: HSRC Press.
- Shariati, Sh., & Vakili, B. (1396 AP). Investigating the Impact of Terrorism on Iran's Regional Hegemony and Power. *Strategic Policy Research*, 6(22), pp. 41-67. [In Persian]
- Snyder, Glenn H. (1997). "Alliance Politics", Cornell University Press, Ithaca, New-York
- Walt, S.M. (1987). *The Origins of Alliances*. Ithaca/New york.Press
- White House. (2021). *Interim National Security Strategic Guidance*
- Wight, M. (1978). *Power Politics*. New York: Holmes & Maier.